

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۱۴ ماه می ۲۰۱۶

تنظیم و ویرایش: پورتال

## دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۲۷

قصائد

-۲۳-

## در مدح شهزاده محمود

کنون هنگام این شد، کز گلستان بوی جان خیزد  
چو قد دلبران، در بوستان، سرو سهی بالا  
ز طرف کوهساران، شنبلیله و یاسمن روید  
سپاه دی ز تاراج گلستان، روی برتابد  
بدان تا چاک سازد، درع ظلمت بر تن گیتی  
چو فراش صبا از سبزه فرش مخمل اندازد  
زمین در دیده مردم، به گردون مشتبه گردد  
ز تأثیر هوا چون ابر مردم گوهر افشاند

ز بس شادی به وصل گل، فغان از بلبان خیزد  
چو چشم عاشقان از چشمهای ابروان خیزد  
ز صحن بوستانها، سرو و بید و ارغوان خیزد  
چو خیل سبزه و ریحان ز طرف بوستان خیزد  
حسام برق را از قلعه خارا، فسان خیزد  
بساط قاقم کافوری برف، از میان خیزد  
چو از وی در میان سبزه، هرسو اختران خیزد  
دگر خود فی‌المثل از مطبخ دونان<sup>۱</sup>، دُخان<sup>۲</sup> خیزد

<sup>۱</sup> "دونان": جمع "دون"؛ یعنی "اشخاص ممسک و کنسک"  
<sup>۲</sup> "دُخان": کلمه عربی و در معنای "دود"

که در هر ساعت از قوس قزح<sup>۳</sup>، او را کمان خیزد  
 ز سوسن خنجر، از گل میغفر، از نرگس سُنان خیزد  
 خواص بوی خلق خسرو عالی‌مکان خیزد  
 که خورشیدی کند، هر ذره کش از آستان خیزد  
 چو کلک اندر بنان آرد، فغان از بحر و کان خیزد  
 به جای شعله، از وی شاخ سرو و خیزران<sup>۴</sup> خیزد  
 ز نور ماه بر سطح زمین، فرش کتان خیزد  
 اگر شاهین قهرش، ناگهان از آشیان خیزد  
 ز خط استوای او، علو<sup>۵</sup> کهکشان خیزد  
 ز گرگ تندخو، خاصیت طبع شبان خیزد  
 ز کمتر کشور او، صد زمین و آسمان خیزد  
 ز کمتر اخترش، صد آفتاب زرفشان خیزد  
 غبار مقدم او را، که از وی بوی جان خیزد  
 نشاط جان پدید آید، حیات جاودان خیزد  
 ز ابر و کان و دریا، ناله و آه و فغان خیزد  
 عجب نبود، گر از غیرت ز جا کوه گران خیزد  
 به گاه قطره افشاندن، دو صد بانگ و فغان خیزد  
 ز آئین تو، این آید ز طبع ابر آن خیزد  
 وگر خود بر تنم از هر سر مو، صد زبان خیزد  
 به فصل نوبهاران، نگهت باغ چنان خیزد  
 همه ساله، نهال احتشام و قدر شان خیزد

فلک اجزای حکمت را مگر از کهکشان بندد

حصار عز و جاهت را ز کیوان پاسبان خیزد

مه اسفند گسویی، رستم آرش کمان آمد  
 گلستان، راست گویی<sup>۴</sup> رزمگه باشد، که اندر وی  
 جهان را زنده سازد باد نوروزی، مگر از وی  
 مه اوج بزرگی، آفتاب دُرُوه دولت  
 سپهر مکرمت<sup>۵</sup> شهزاده محمود آن، که در بخشش  
 اگر یک شمه از خلُقش، گذر بر آتش اندازد  
 وگر خطش شود اصداد را از دشمنی، مانع  
 کبوتروار نسرین فلک را دل، تپان گردد  
 همای همتش بر خاک پست از سایه اندازد  
 وگر اغنام<sup>۸</sup> را نام بلندش، حرز جان گردد  
 جهان دانش او، آن جهان آمد، که از وسعت  
 سپهر بخشش او آن سپهر آمد، که از رُقع  
 به جای توتیا<sup>۹</sup>، بر دیده انجم کشد گردون  
 زهی خضر مسیحادم، که از دیدار و گفتارش  
 ز رشک دست رادت، گاه فیض و ریزش و بخشش  
 حکایت گر کند با کوه، کس یک شمه از حلمت  
 کف راد ترا با ابر نسبت چون کنم، کزوی  
 تو گر گوهر برافشانی، خجل باشی هم از سائل  
 ز صد یک می‌نیارم گفت، اوصاف کمالت را  
 الا! تا در جهان هر سال در طرف گلستانها  
 گلستان وجودت باد ایمن، از خزان دی

<sup>۳</sup> "قوس قزح" مراد از "کمان رستم" است

<sup>۴</sup> "راست گویی"؛ یعنی "اگر از روی حقیقت بگویم"

<sup>۵</sup> "مکرمت"؛ "مصدر میم" عربی و در معنای "سخاوت" و به حساب کابلیان، "دست کلان"

<sup>۶</sup> "خیزران"؛ کلمه عربی و در معنای "درخت بانگس" است

<sup>۷</sup> "علو" (به ضمتین)؛ کلمه عربی و در معنای "بلندی"

<sup>۸</sup> "اغنام" (به فتح اول)؛ کلمه عربی و در معنای "گوسپندان"

<sup>۹</sup> الف، ب، توطیا